



The Logic of Discovering the Classification of the Moral Concepts of the Holy Quran

Maryam Dehghani Firoozabadi

PhD student, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran

Dr. Mahdi Mehrizi Toroghi (corresponding author)

Associate Professor, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran

Email: Toosi217@gmail.com

Dr. Tahereh Mohseni

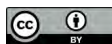
Assistant professor, Imam Sadiq University, Women's College, Tehran, Iran

Abstract

Heavenly teachings can be divided into three categories: beliefs, moralities and jurisprudence. Therefore, moral instructions are among the most important Quranic teachings that include a wide range of moral virtues and vices. In order to understand moral concepts, to identify their importance, to determine the position of each concept through which it is possible to take the right educational steps to train the people of the society, there is a need for indicators and standards that cannot be achieved easily, but one must try different ways to obtain them because they are not clearly explained in religious texts.

With a descriptive and analytical approach and by making studies in the Arabic language, this article has determined these indicators for the classification of moral concepts: repetition, restriction, superlative, analogy, comparison of phrases and themes. With examples from the verses of the Quran, we have tried to explain that, based on these examples, the moral virtues of sincerity and gratitude are considered among the highest moral virtues, respectively. Though, for the final conclusion, a complete investigation must be done on the moral verses, which is being done in a detailed research.

Keywords: classification, ethics, moral concepts, restriction, superlative, analogy





سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۱ - پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۹۵ - ۱۱۶	HomePage: https://jquran.um.ac.ir/
شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۲۰	شاپا الکترونیکی ۲۵۳۸-۴۱۹۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۱۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۱۷
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.79422.1408

منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم

مریم دهقانی فیروزآبادی

دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات

دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(نویسنده مسئول) دکتر مهدی مهریزی طرقي

دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد

اسلامی، تهران، ایران

Email: Toosi217@gmail.com

دکتر طاهره محسنی

استادیار دانشگاه امام صادق (ع) پردیس خواهران، تهران، ایران

چکیده

آموزه‌های آسمانی به سه بخش، تفکیک‌شدنی است: عقاید و اخلاق و فقه. بنابراین، آموزه‌های اخلاقی جزو مهم‌ترین معارف قرآنی به شمار می‌رود که دارای گستره بزرگی از فضایل و رذایل اخلاقی است. برای فهم مفاهیم اخلاقی، شناسایی اهم و مهم آن، تعیین رتبه هر مفهوم که به وسیله آن بتوان گام‌های تربیتی درست برای تربیت نفوس افراد جامعه را برداشت، نیاز به شاخص‌هایی است که از راه‌های متعددی برای رسیدن به آن باید استفاده کرد؛ چراکه این مسئله در متون دینی به وضوح تبیین نشده است.

جستار حاضر با رویکردی توصیفی تحلیلی طبق بررسی‌هایی که در زبان عرب به عمل آورده است، به شاخص‌های تکرار، حصر، تفصیل، تشبیه، مقایسه عبارت‌ها و مضمون‌ها برای دسته‌بندی مفاهیم اخلاقی رسیده است و با مثال‌هایی از آیات قرآن، سعی در تبیین آن داشته است که بر اساس مثال‌های ذکر شده در این پژوهش، خصایل اخلاقی نصح و شکر، به ترتیب جزء بالاترین فضایل اخلاقی به شمار می‌روند. البته برای نتیجه‌گیری نهایی باید استقصای کاملی بر روی آیات اخلاقی صورت بگیرد که در پژوهشی مفصل در حال انجام است.

واژگان کلیدی: طبقه‌بندی، اخلاق، مفاهیم اخلاقی، حصر، افعال التفضیل، تشبیه.

مقدمه

قرآن، کتاب ارشاد و تبلیغ و هدایت است که بخش شایان توجهی از آن، به هدایت و تربیت اخلاقی انسان‌ها اختصاص دارد و هدف اصلی نزول وحی در آیاتی چند از قرآن کریم، تربیت و هدایت انسان معرفی شده است (از جمله؛ بقره: ۱۸۵؛ آل عمران: ۷۳؛ نساء: ۱۰۵؛ مانده: ۱۶ تا ۱۵؛ اعراف: ۵۴) تا در پرتو آن، از راه نفوذ در روح و افکار مردم، جامعه‌ای به وجود آورد که از کمالات معنوی برخوردار باشد.

خداوند، حکیم است و آیات قرآن را هم محکم معرفی می‌کند: «... كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ حَبِيرٍ»^۱؛ بنابراین، مفاهیم اخلاقی باید از پیوندی منطقی و ساختاری منسجم برخوردار باشد؛ چراکه اندیشه‌های فاقد منطق و انسجام هرگز نمی‌توانند به منبع و منشأ مستحکم و ارجمند متکی باشند!

بی‌شک، آموزه‌های اخلاقی جزء یکی از مهم‌ترین محورهای قرآن است که هماهنگی و ارتباط میان خود این آموزه‌ها، مصداق بارزی از نظم و انسجام معارف قرآنی است و از سوی دیگر، رسیدن به جامعه اخلاقی میسر نخواهد شد، مگر در سایه‌سار تربیت اخلاقی که تحقق آن در صورتی ممکن خواهد بود که بتوانیم مفاهیم اخلاقی را طبقه‌بندی کنیم تا به این ترتیب هم بتوان به شناسایی اهم و مهم در مفاهیم اخلاقی رسید و هم گام‌های تربیتی برای تربیت نفوس افراد جامعه به‌درستی مشخص شود. برای پی‌بردن به تعیین رتبه هر مفهوم، از راه‌های متعددی باید استفاده کرد؛ چراکه این مسئله در متون دینی به‌وضوح تبیین نشده است و این نوشتار می‌کوشد با رویکردی توصیفی تحلیلی به این پرسش پاسخ بدهد که با چه منطقی و چه شاخص‌هایی می‌توان به طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم پرداخت؟

در زمینه منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم این نتایج به دست آمد که: در کتاب شاخص‌های دین‌داری، نوشته دکتر مهدی مهریزی که توسط نشر علم در سال ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است، به‌صورت اختصار، طرق رتبه‌بندی مؤلفه‌های دینداری مطرح شده است و در میان رساله‌ها می‌توان از رساله «نظام اولویت‌بندی و سلسله مراتب ارزش‌های اخلاقی در قرآن»، نوشته علی رضوانی که به‌راهنمایی دکتر احمدحسین شریفی در دانشگاه معارف اسلامی به رشته نگارش درآمده است، یاد کرد که تنها سه معیار تدبیر در هیئت و ماده کلمات قرآن را تأکید کرده و تکرار را ارزیابی کرده است، اما این جستار با پنج معیار تکرار، حصر، تفصیل، تشبیه، مقایسه عبارت‌ها و مضمون‌ها که بحث تأکید، تنها جزئی از مورد اخیر آن خواهد بود، به‌صورت جامع‌تری به منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم می‌پردازد. همچنین رساله شاخص‌های دینداری در روایات که توسط مهناز قدرتی، به‌راهنمایی دکتر مهریزی در دانشکده اصول دین قم به رشته نگارش درآمده است، به بخشی از این معیارها آن هم با تکیه بر روایات

اشاره کرده است، درحالی که معیارهای مطرح شده در این نوشتار، گسترده تر و باتوجه به آیات قرآن است. در فرایند منطق استکشاف طبقه بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن کریم، ابتدا به مفهوم شناسی واژگان کلیدی و سپس به تبیین معیارهای طبقه بندی مفاهیم اخلاقی و درنهایت، نتیجه گیری ادله مطرح شده می پردازیم.

۱. مفهوم شناسی واژگان کلیدی

أ. طبقه بندی: «طبقه بندی»، به معنای رده بندی و صف بندی است^۲ که مترادف با کلماتی، همچون تنظیم و ترتیب است و در زبان انگلیسی با عباراتی، همچون Categorization, Assortment^۳ از آن یاد می شود.

ب. اخلاق: «اخلاق» در اصل، واژه ای عربی است که مفرد آن «خُلُق» و «خُلُق» می باشد و در لغت، به معنای سرشت و سجیه به کار رفته است؛ اعم از اینکه سجیه و سرشتی نیکو و پسندیده باشد؛ مانند عفو و صبر یا زشت و ناپسند باشد؛ مثل دروغ و حسد. لغت شناسان عموماً آن را با واژه خُلُق هم ریشه دانسته اند؛ با این تفاوت که، خُلُق به معنای نیرو و سرنوشت باطنی انسان است که تنها با دیده بصیرت و غیرظاهر، درک شدنی است و خُلُق به شکل و صورت محسوس و درک شدنی با چشم ظاهر گفته می شود^۴ و در اصطلاح، عبارت است از: «صفات نفسانی راسخ و پایداری که موجب می شوند افعالی متناسب با آن صفات، به سهولت و بدون نیاز به تأمل، از آدمی صادر شود.»^۵ بنابراین، رفتار اخلاقی آن است که بدون فکر و تأمل و درنگ از انسان سر می زند^۶ و در انگلیسی با کلماتی همچون Moral و Ethics^۷ از آن یاد می شود.

ج. مفاهیم اخلاقی: مفاهیم، جمع مفهوم است که در انگلیسی با واژه Moral Concepts^۸ به کار می رود و در لغت، معنایی است که از لفظ فهمیده می شود^۹ و در اصطلاح اصولیان، مفهوم، مقابل منطوق است و به معنایی گفته می شود که در ظاهر کلام آورده نشده است، ولی به سبب خصوصیتی، از منطوق

۲. معین، فرهنگ معین، ۱۰۲۰/۱.

۳. غفاری، فرهنگ البرز کاربردی، ۴۵۲.

۴. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۲۵/۲۵۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ۱۰/۸۶؛ جوهری، الصحاح، ۴/۱۴۷۱.

۵. ابن مسکویه، تهذیب الأخلاق، ۵۱؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۶۷/۳۷۲.

۶. سلمان ماهینی و دیگران، «حل شبهه تعارض آفرینی مفهوم «بی رویه» در تعریف سنتی اخلاق بر اساس الگوی چهار مؤلفه ای اخلاق ورزی»، ۱۱۹.

۷. غفاری، فرهنگ البرز کاربردی، ۲۶.

۸. دیکشنری تخصصی ایرانیان الهیات.

۹. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۲/۱۶.

کلام فهمیده می‌شود^{۱۰} و منظور از مفاهیم اخلاقی، تصوراتی است که با به‌کاربردن الفاظ اخلاقی در ذهن انسان نقش می‌بندند.^{۱۱}

د. **قصر و حصر:** قصر و حصر در نزد لغویان، به معنایی‌ای از این قرار به کار رفته است: کم‌کردن، محدود کردن، محبوس کردن و بازداشتن^{۱۲} و معنای اصطلاحی آن عبارت است از: اختصاص دادن چیزی (که مقصور یا محصور نام دارد) در چیزی دیگر (که مقصور علیه یا محصور فیه نامیده می‌شود)، به شیوه‌ای ویژه که نزد اهل بلاغت آن زبان شناخته شده است.^{۱۳}

ه. **افعل التفضیل:** اسم تفضیل برای بیان برتری فردی یا شیئی نسبت به دیگری یا بیان کم‌تر و زیادتربودن صفتی به کار می‌رود. با این فرض که دو یا چند چیز در اصل یک معنا یا صفت مشترک هستند.^{۱۴} در مواردی نیز افعال التفضیل در جایی به کار می‌رود که اصل صفت در یکی از طرفین وجود ندارد اما در فرض اتصال آن به مبدأ، این تفضیل برقرار است.^{۱۵}

و. **تشبیه:** تشبیه از ریشه «شبه» است و در لغت، به معنای مانند کردن است و در اصطلاح، بیان مشارکت یک یا چند چیز با یک یا چند چیز دیگر در یک یا بیش از یک صفت که به واسطه ابزارهایی ویژه، دال بر معنای مشابهت صورت می‌پذیرد.^{۱۶} تشبیه دارای چهار رکن اساسی است: مشبه، مشبه‌به، وجه شبه و ادات تشبیه.

۲. معیارهای طبقه‌بندی

۲.۱. تکرار

بی تردید، «تکرار» یکی از اصول و قواعد رتبه‌بندی است؛ چراکه بیان مکرر هر چیزی، در واقع نشانه تأکید بر اهمیت آن مطلب است.^{۱۷} از این رو، برای طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی در قرآن باید به مقایسه عبارت‌ها نسبت به همدیگر با این رویکرد پرداخت تا جایگاه آن‌ها نسبت به همدیگر مشخص شود. تکرار که از اعجاز لفظی قرآن به شمار می‌رود، با دو هدف «اعتقادی دینی» و «ادبی بلاغی» در قرآن آمده است، به طوری که یک لفظ یا یک معنا یا یک جمله را به مقتضای حکمت، به طرق مختلف چند بار

۱۰. فاضل لنکرانی، سیری کامل در اصول فقه، ۳۵۳/۷.

۱۱. مصباح یزدی، فلسفه اخلاق، ۲۵.

۱۲. راغب اصفهانی، المفردات، ۴۰۵؛ ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲۴۹.

۱۳. رجایی، معالم البلاغة در علم معانی و بیان، ۱۲۱.

۱۴. صیداوی، الکفای کتاب یعید صوغ قواعد اللغة العربية، ۷۲/۱.

۱۵. مهریزی، شاخص‌های دین‌داری، ۲۲۷.

۱۶. جرجانی، التعریفات، ۵۸/۱؛ تهانوی، کشف اصطلاحات الفنون، ۴۳۴/۱.

۱۷. مهریزی، شاخص‌های دین‌داری، ۲۲۶.

تکرار می‌کند.

استخراج نوع تکرار لفظ یا معنا در قرآن یا چگونگی تکرار آن می‌تواند به‌عنوان شاخصی در تعیین مراتب فضایل و رذایل اخلاقی استفاده شود؛ زیرا فرض ما این است که هر ارزشی که در قرآن از شدت تکرار بیشتری برخوردار باشد، اهمیت بیشتری دارد. برای مثال، کاربرد واژه تقوا در قرآن با مشتقاتش ۲۵۸ بار (در ۶۳ سوره و ۲۳۷ آیه) به‌عنوان پرکاربردترین واژه در بحث ارزش‌های اخلاقی است که این مسئله، حکایت از اهمیت این ارزش اخلاقی دارد یا واژه صدق در قرآن با مشتقاتش، ۱۵۵ بار (در ۴۹ سوره و ۱۴۴ آیه) یا واژه صبر با مشتقاتش ۱۰۳ بار (در ۴۵ سوره و ۹۳ آیه)، بیشترین تکرار را در مجموع آیات قرآن دارد و این موارد حاکی از اهمیت این ارزش‌هاست.

انواع و اقسام تکرار در قرآن: ادیبان در نگاهی کلی، تکرار را به دو بخش مفید و غیرمفید تقسیم می‌کنند؛ اما از آنجاکه تکرار غیرمفید، نقض‌کننده فصاحت است و قرآن کریم که کلام خداست در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد؛ لذا از این نقص مبرا است. با توجه به آنچه گفته شد آنجا که در قرآن کریم با پدیده تکرار روبه‌رو هستیم، برای پی‌بردن به فایده آن باید به عبارت قبل و بعد آن آیات توجه شود تا به این طریق بتوان به‌غرض خداوند از تکرار رسید. با اندکی مسامحه می‌توان همه وجوه مختلف تکرار در قرآن را به دو قسم تقسیم کرد: لفظی و معنوی.

أ. لفظی: یعنی در آن‌ها معنا و مفهومی تکرار نشده است، بلکه برخی از اجزای جمله به‌دلایل زبانی (نحوی و بلاغی و اسلوبی) و ادبی، به‌صورت مفرد یا مرکب بیش از یک بار گفته شده است که تکرار لفظی به‌صورت‌های مختلفی در قرآن آمده است که برخی از آن‌ها به شرح ذیل است:^{۱۸}

یک. تکرار جمله کامل در میان سوره‌های مختلف: مثل آیه شریفه: «...إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ ... قطعاً در این [امر] برای هر شکیبای شکرگزاری نشانه‌هاست.»^{۱۹}

این آیه که مجموعاً چهار بار در قرآن مجید به‌مناسبت‌هایی تکرار شده است، بیانگر اهمیت و جایگاه ویژه صبر و شکر است؛ چراکه صبر و شکر از نشانه‌های مهم ایمان است. یادآوری مصیبت‌ها و سختی‌های گذشته و فائق آمدن بر آن‌ها؛ چه در زندگی خودمان و چه در زندگی انسان‌ها و امم دیگر، روحیه شکرگزاری را در انسان تقویت می‌کند و او را به صبر و مقاومت دعوت می‌کند. بنابراین، می‌بینیم خداوند متعال، دو ویژگی صبر و شکر را در کنار هم، چهار بار در قرآن با آیه فوق متذکر می‌شود و به این ترتیب، مخاطب را به داشتن این دو ویژگی اخلاقی تشویق می‌کند و این مطلب در حدیثی که بسیاری از مفسران از

۱۸. زرکشی، البرهان، ۲۹ تا ۱۵.

۱۹. شوری: ۳۳؛ ابراهیم: ۵؛ لقمان: ۳۱؛ سباء: ۱۹.

پیامبر گرامی (ص) نقل کرده‌اند نیز وجود دارد، آنجا که می‌فرماید: «الإيمان نصفان؛ نصف في الصبر و نصف في الشكر؛ ایمان دو نیمه است؛ نیمی صبر و نیمی شکر.»^{۲۰}

دو. تکرار جمله‌ای در کنار هم: مانند سخن الهی: «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ؛ نه، چنین است زودا که بدانید. باز هم نه، چنین است زودا که بدانید.»^{۲۱}

با بررسی سیاق آیاتی که این جملات در آن تکرار شده است، متوجه می‌شویم خداوند در جمله «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ» به بدگویی مستکبران متفاخر می‌پردازد^{۲۲} و با تکرار جمله «ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ»، در ذیله کبر و فخر را به صورت مضاعف سرزنش می‌کند و به انسان متکبر فخرکننده با تأکید گوشزد می‌کند که به‌زودی وقتی از زندگی دنیا منقطع شدید، از آثار سوء غفلت خود آگاه خواهید شد که بر اثر کبر و فخر اتفاق افتاده است.

سه. تکرار جمله در فواصل آیات یک سوره به سبب تعدد متعلق: یعنی لفظ یا عبارتی که دوباره تکرار شده، به چیز دیگری غیر از آنچه که در مرتبه اول به آن متعلق بوده است، متعلق باشد. این قسمت از تکرار را تردید نامند؛^{۲۳} مانند آیه شریفه: «وَيَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» که در سورهٔ مرسلات ده بار تکرار شده است و در هر مرتبه، متعلق متفاوت است و با تکرار این عبارت، زشتی تکذیب را به مخاطب گوشزد می‌کند و با این نفرین، به تکذیب‌گران، شرایط سختی را که در روز قیامت تجربه خواهند کرد، متذکر می‌شود.

چهار. تکرار حرف اضراب: حرف اضراب که به معنای اعراض و روی‌گرداندن است را در کلام عربی با حرف «بل» نشان می‌دهند؛ زیرا گوینده با به‌کاربردن آن در وسط کلام، از سخن قبلی خود اعراض کرده است و به بیان مطلب دیگری روی می‌آورد؛ مانند آیه شریفه: «بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأُولُونَ؛ بلکه گفتند: خواب‌های شوریده است، [نه] بلکه آن را بر بافته، بلکه او شاعری است. پس همان‌گونه که برای پیشینیان هم عرضه شد، باید برای ما نشانه‌ای بیاورد.»^{۲۴}

در این آیه، مخالفان پیامبر (ص) در ابتدا با آوردن حرف «بل» از سخن قبلی خود که پیامبر را ساحر می‌نامیدند؛ با این استدلال که، سحر مقداری علم و استادی می‌خواهد، روی‌گردان شدند و گفتند: آنچه پیامبر به‌عنوان نبوت آورده است یک سری خواب‌های پریشان است و مجدداً با آوردن حرف «بل» از سخن

۲۰. ابن‌شعبه، تحف العقول، ۴۸.

۲۱. نکات: ۴۳.

۲۲. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ۳۵۱/۲۰.

۲۳. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ۱۵۰.

۲۴. انبیاء: ۵.

قبلی خود هم برگشتند و گفتند که این افتراست؛ چراکه خواب دیدن زمینه‌ای می‌خواهد، چون افترا آن دروغی است که زمینه‌ای ندارد و در آخر حتی آن را هم رد کردند و گفتند: این خیال‌بافی است؛ زیرا افترا هم نیاز به اندیشه و تفکر دارد، اما خیال‌بافی حتی این مقدار از فکر را هم لازم ندارد و به همین دلایل از پیامبر خواستار معجزه شدند^{۲۵} و این چنین با آوردن حرف «بل»، مرحله به مرحله از یک سو، ادعای خودشان که تهمت‌هایی بیش نبود را درباره عدم رسالت پیامبر (ص) مطرح کردند و از سوی دیگر، به بی‌ارزشی آنچه پیامبر (ص) می‌فرمودند، تأکید کردند.

ب. معنوی: در این قسم، مضمون یا مفهومی در دو یا چند موضع به منظور یادآوری و تذکر بیشتر بر امری، تکرار شده است. تکرار برخی از مضامین اخلاقی و قصص عذاب اقوام گذشته در قرآن از این نوع است.^{۲۶}

باتوجه به آنچه گفته شد، تکرار در موضوعی؛ چه در قالب معنوی و چه در قالب لفظی، نشان از اهمیت آن دارد.

۲.۲. حصر یا قصر

حصر، از جمله شیوه‌هایی است که برای بیان مقاصد قرآنی، مثل مفاهیم والای اخلاقی به کار می‌رود. هدف و غرض از به‌کاربردن اسلوب قصر بسیار زیاد است که باید مطابق مقتضای حال مخاطب باشد که باتوجه به آن برای مواردی از این دست به کار می‌رود: تعظیم، تحقیر، مبالغه و زیاده‌روی، استوارکردن سخن در ذهن شنونده و... .

۲.۲.۱. انواع قصر

أ. قصر حقیقی: تخصیص چیزی به چیز دیگر، به حسب حقیقت و نفس الامر است؛ به این معنا که، اصلاً تجاوز به غیر نمی‌کند و مقصور، ویژه مقصور علیه است و خود بر دو نوع است: قصر حقیقی تحقیقی و قصر حقیقی ادعایی.

ب. قصر غیر حقیقی یا اضافی: در آن، مقصور نسبت به چیزهای دیگر که معمولاً میان متکلم و مخاطب معلوم و شناخته شده است، تنها به یک چیز اختصاص یافته است^{۲۷} که خود به قصر اضافی افراد، قصر اضافی تعیین و قصر اضافی قلب تقسیم می‌شود.

۲.۲.۲. شیوه‌های قصر

۲۵. قرشی بناهی، تفسیر احسن الحدیث، ۴۸۴/۶؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۳۵۶/۱۳.

۲۶. زرکشی، البرهان، ۱۵/۳.

۲۷. صالح مازندرانی، انوار البلاغة، ۱۹۱ تا ۱۹۰.

أ. نفی و استثنا؛ مانند آیه شریفه: «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ؛ و صبر کن و صبر تو، جز به [توفیق] خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌کنند، دل تنگ مدار.»^{۲۸}

در این آیه شریفه، خداوند با استفاده از نفی و استثنا، به بیان اهمیت صبر برای پیامبر (ص) در برابر اذیت‌هایی که او و اصحابش متحمل می‌شدند، اشاره کرده است و به این ترتیب، با بیان عظمت صبر که با حصر آن را نشان داده است و آن را جز به توفیق و تأیید الهی ممکن نمی‌داند؛ پیامبر را به داشتن این صفت اخلاقی تشویق کرده است و با آوردن عبارت (وَاصْبِرْ) که فعل امر است، وجوب صبر را بیان می‌کند.

ب. **إِنَّمَا و أَنَّمَا**؛ مانند آیه شریفه: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ درحقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.»^{۲۹}

خداوند متعال در این آیه با آوردن «إِنَّمَا»، ارتباط مؤمنان را به برادری منحصر کرد تا به این ترتیب به بیان اهمیت این مطلب پردازد و در نتیجه، زمینه‌ای را فراهم کند که برقراری صلح را برای مؤمنانی که در جنگ با هم هستند توسط دیگر مؤمنانی که شاهد آن هستند، ایجاد کند؛ چراکه برادری اقتضا می‌کند که مؤمنان دیگر، از نظر خیرخواهی بین هر دو طایفه صلح و دوستی برقرار کنند و «إِنَّمَا» که نشان از حصر دارد، با بیان عظمت این برادری، مؤمنان را به ایجاد صلح در بین همدیگر دعوت می‌کند.

ج. **به‌کاربردن حروف عطف (بل، لکن و لا)؛** مانند آیه شریفه: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّانِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ؛ نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را باوجود دوست‌داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان و گدایان و در [راه آزادکردن] بندگان بدهد و نماز را بر پای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند، به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به‌هنگام جنگ شکیبایان‌اند. آنان‌اند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگاران‌اند.»^{۳۰}

۲۸. نحل: ۱۲۷.

۲۹. حجرات: ۱۰.

۳۰. بقره: ۱۷۷.

در این آیه، خدای سبحان با آوردن «لکن»، نیکی را محصور در ویژگی‌هایی عنوان می‌کند که صاحبان آن ویژگی‌ها کسانی هستند که وفادار به عهدشان هستند و در سختی‌ها و مشکلات و جنگ با دشمن شکمیابند و علامه طباطبایی این دو صفت؛ یعنی وفای به عهد و صبر را زمینه‌ساز تمامی اخلاق فاضله می‌داند^{۳۱} و به این ترتیب، خداوند متعال با حصر آن‌ها توسط «لکن» اهمیت این صفات در ایجاد اخلاق حسنه را مطرح کرده است.

۲.۳. تفصیل

استفاده از اسم تفضیل و واژه‌های تفضیلی، از جمله؛ احسن، اکمل، اوثق یا ادین در بیان مطلبی، نه تنها نشانگر اهمیت آن مطلب است؛ بلکه بر راجح بودن و برتر بودن آن راجع به سایر مسائل تأکید می‌ورزد.^{۳۲} همچنین دو کلمه خیر و شر گاهی به معنای اسم تفضیل به کار می‌روند؛ مانند آیه شریفه: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»^{۳۳} در این آیه، کلمه خیر، معنای صفت تفضیلی را می‌رساند و امت اسلامی را بهترین و برترین امت‌ها معرفی می‌کند؛ یعنی خدای سبحان با آوردن کلمه خیر، اهمیت و برتری امت اسلامی را زمانی عنوان می‌کند که به خدا ایمان داشته باشند و در کنار آن، وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام بدهند و به این ترتیب، اهمیت این وظایف نیز روشن می‌شود و اگر به دو مورد اخیر عمل نشود که آن‌ها را می‌توان از مصادیق خیرخواهی و نصیح شمرد، طبیعی است که برتری این امت هم از بین می‌رود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که اگر مسلمانان فضیلت اخلاقی نصیح را در خود ایجاد نکنند، دیگر آن‌ها را نمی‌توان امت برتر خواند.

۲.۴. تشبیه

تشبیهات به کاررفته در قرآن کریم که از محاسن ساختار ادبی قرآن است، از نظر اخلاقی نیز بسیار تأثیرگذار است و یکی از راه‌های تشخیص اهمیت و جایگاه ارزش‌های دینی به شمار می‌رود. هرگاه چیزی را به چیزی دیگر تشبیه می‌کنند، نشان از اهمیت مشبّه به دارد و طبیعتاً، جایگاه و ارزش مشبّه نیز به دست می‌آید؛^{۳۴} مانند آیه شریفه: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهَا بِهَا وَلَكِنَّهَا أَخْلَدَتْ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ و اگر می‌خواستیم، قدر او را به وسیله آن [آیات] بالا می‌بردیم، اما او به زمین [دنیا] گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو، داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله‌ور شوی، زبان از کام

۳۱. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ۶۵۱/۱.

۳۲. مهریزی، شاخص‌های دین داری، ۱۷۷.

۳۳. آل عمران: ۱۱۰.

۳۴. مهریزی، شاخص‌های دین داری، ۲۲۵ تا ۲۲۸.

برآورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام برآورد. این، مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان اندیشه کنند.»^{۳۵}

در این آیه، «الذی» مشبه، «کلب» مشبه‌به، «مثل» ادات تشبیه و «کار زشت و بیهوده» وجه شبه است. خداوند، دانشمندان منحرفی که دچار هواپرستی می‌شوند و به دلیل دون‌همتی همه‌چیز خود را از دست می‌دهند، به سگ‌های تشبیه کرده است که بر اثر بیماری هاری، حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و در هیچ حال سیراب نمی‌شود تا به این ترتیب، با تشبیهی بر مذمت هواپرستی و دون‌همتی با تشبیهی تأکید کرده باشد.^{۳۶}

۲.۵. بررسی عبارت‌ها و مضمون‌ها

از جمله معیارهای مؤثر در کشف مراتب ارزش‌های اخلاقی در قرآن، بررسی عبارات و مضمون‌های آیات قرآن است که با چهار عنوان مقایسه به آن می‌پردازیم: عبارت‌ها، تأکید، مقدم و مؤخر، ماده امر.

۲.۵.۱. مقایسه عبارت‌ها

از روش‌های اولویت‌بندی، مقایسه تعبیرها در موضوع واحد است که این موضوع خیلی مهم است و می‌تواند در موارد تعارض‌های اخلاقی کمک کند که اولویت وظایف اخلاقی چگونه است و کدام وظیفه بر وظیفه اخلاقی دیگر اولویت دارد. به همین دلیل، در بین شاخص‌ها، این شاخص در اولویت قرار می‌گیرد؛ لذا در مواردی همچون آیه ۱۲۳ سوره آل‌عمران که در ادامه می‌آید اگرچه فضیلت اخلاقی تقوا نسبت به شکر تکرار بیشتری در قرآن دارد، اما مقدمه صفت اخلاقی شکر به شمار می‌رود؛ چراکه می‌فرماید: «...فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ...» پس از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید؛ یعنی در صورتی که تقوا داشته باشید، امکان رسیدن به صفت شکر وجود دارد و در سوره بقره آیه ۲۳۷ می‌فرماید: «...وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...» و گذشت کردن شما به تقوا نزدیک‌تر است...» پس می‌توان گفت: تقوا نتیجه عفو و شکر نتیجه تقواست؛ لذا شکر از تقوا بالاتر است.

۲.۵.۲. تأکید

«تأکید» در انتقال مفهوم و تأثیر گفتار، نقش به‌سزایی دارد. در یک تقسیم‌بندی کلی، روش‌های تأکید در قرآن را در دو جهت بررسی می‌کنیم.

أ. تأکید جمله اسمیه (تأکید در اسناد): این تأکید شامل موارد زیر است:

یک. آوردن «إِنَّ» و «أَنَّ» بر سر جمله اسمیه و فعلیه: همزه «إِنَّ» در صورتی مفتوح می‌شود که بتوان

۳۵. اعراف: ۱۷۶.

۳۶. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۴/۷.

مصدر را جایگزین آن ساخت و همزه آن مکسور می‌شود، هرگاه نتوان مصدر را جایگزین آن کرد و در صورت جمع دو حالت، فتح و کسر هر دو جایز است. عبدالقاهر جرجانی معتقد است: «ان» در تأکید، بسیار قوی‌تر از «لام» است و بیشتر در جواب واقع می‌شود.^{۳۷}

همزه مکسور؛ مانند کلام الهی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید و چون میان مردم داوری می‌کنید، به عدالت داوری کنید. درحقیقت، «نیکو» چیزی است که خدا شما را به آن پند می‌دهد. خدا، شنوای بیناست.»^{۳۸}

بحث امانت‌داری در اسلام آن‌چنان اهمیت دارد که خداوند متعال در این آیه هم به وسیله «ان» و هم ماده فعل امر دستور می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها بدهید. مطلبی که ما امروز به‌عنوان یکی از موارد اعلامیه حقوق بشر در اسلام^{۳۹} که اصول آن ذیل حوزه اخلاق صورت‌بندی می‌شود،^{۴۰} شاهد آن هستیم و تمام انسان‌ها در برابر آن یکسان‌اند و اسلام، هزار و چهارصد سال پیش آن را به‌عنوان امری اخلاقی دستور می‌دهد و در اهمیت مطلب همین بس که مجدداً خداوند با آوردن عبارت «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» و تأکید به وسیله «ان»، آن را سفارش می‌کند.

همزه مفتوح؛ مانند آیه: «السَّهْرُ الْحَرَامُ بِالسَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» این ماه حرام در برابر آن ماه حرام است و [هتک] حرمت‌ها قصاص دارد. پس هرکس بر شما تعدی کرد، همان‌گونه که بر شما تعدی کرده، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوای پیشگان است.»^{۴۱}

تأکید به تقوا در ذیل آیه، تأکیدی بر عدم تجاوز از حد است؛ یعنی مقابله به مثل نباید شکل انتقام‌جویی به خود گیرد. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود خدای سبحان برای ابلاغ پیام آیه چند تأکید به کار برده است: به صیغه امر آوردن، استفاده از ماده علم، تعلیل، آوردن ان، تأکید مجدد بر تقوا^{۴۲} و به این ترتیب، تأکید بر عدم انتقام‌جویی کرده است.

دو. آوردن الّا، مرکب از همزه استفهام و لای نفی است و برای تحقیق جمله مابعدش می‌آید که

۳۷. زرکشی، البرهان، ۲/۴۲۰.

۳۸. نساء: ۵۸.

۳۹. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۳/۴۳۱.

۴۰. درویشی، «ارزیابی منطقی جایگاه اصول اعلامیه حقوق بشر در حقوق و اخلاق»، ۹۵.

۴۱. بقره: ۱۹۴.

۴۲. زرکشی، البرهان، ۲/۴۲۰.

این معنای تأکید است،^{۴۳} چنان‌که در آیه ۱۳ سوره بقره آمده است: «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ؛ و چون به آنان گفته شود همان‌گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید. می‌گویند: آیا همان‌گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردان‌اند، ولی نمی‌دانند.»

این آیه، کسانی که ایمان مؤمنان را تمسخر می‌کنند، به شدت توبیخ می‌کند و با آوردن مواردی از این دست، بر سفیه‌بودن آن‌ها تأکید دارد: «آ»، «إِنَّ»، ضمیر هُم و حرف لکن. نتیجه اینکه، تمسخر ایمان مؤمنان، جزء ردایب اخلاقی است که به شدت تقبیح و سرزنش شده است و با هشدار می‌کند که توسط «آ» مطرح می‌کند، اهمیت موضوع را در چشم مخاطب دوچندان می‌کند.

سه. آوردن آما شرطیه تفصیلیه: «آما» حرفی است که معنای شرط دارد و به همین دلیل با «فا» می‌جواب همراه است و فایده آن در کلام، تأکید بیشتر است؛^{۴۴} مانند «وَ أَمَا مَن بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى وَ كَذَّبَ بِالْحَسَنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى»؛^{۴۵} در این آیه، خداوند با آوردن «آما» تأکید می‌کند که انسان‌هایی که بخواهند با بخل کردن غنی شوند، دچار عسری می‌شوند که عمل به کارهای نیک را بر انسان تنگ و دشوار می‌کند، در نتیجه به اعمال خوب توفیق پیدا نمی‌کنند^{۴۶} و با بیان نتیجه کار که همان تنگی و سختی است و با «فا» آمده و در حقیقت جواب «آما» است، می‌خواهد مخاطب را از بخل‌ورزیدن بر حذر بدارد.

چهار. آوردن لام ابتدا: لام ابتدا، مفتوح است و برای تأکید و برطرف‌ساختن شک شنونده عنوان می‌شود و همواره صدارت طلب است، مگر آنکه آغازگر جمله، یکی از حروف مشابه بالفعل باشد؛^{۴۷} مانند آیه شریفه: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ؛ از شکیبایی و نماز یاری جوید و به‌راستی این گران است، مگر بر فروتنان.»^{۴۸}

باتوجه به این آیه، صبر و نماز، دو موضوع مهم برای کمک‌گرفتن در سختی‌ها و مشکلات و همچنین رسیدن به پیروزی هستند؛ چراکه ویژگی صبر که از ثبات نفس ایجاد می‌شود، مشکلات و سختی‌ها را کوچک می‌کند.

در ادامه، عبارت «وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» که علت استعانت است را با آوردن لام مفتوح

۴۳. زرکشی، البرهان، ۲/۴.

۴۴. معصومی، مهذب مغنی اللیب عن کتب الأعراب، ۳۷ تا ۳۶.

۴۵. لیل: ۱۱ تا ۸.

۴۶. قرشی بناهی، تفسیر احسن الحدیث، ۲۵۵/۱۲.

۴۷. شرتونی، مبادئ العربية، ۱۰۷/۴.

۴۸. بقره: ۴۵.

تأکید می‌کند تا بر بزرگی آن دلالت داشته باشد^{۴۹} و این اتفاق، با صبر و نماز حاصل می‌شود که این خود، بیانگر عظمت و اهمیت صبر است که با آوردن لام ابتدا در ابتدای کلمه «کبیره» که تأکید بر بزرگی استعانت می‌کند، صبر را هم پراهمیت جلوه می‌دهد؛ چراکه صبر و نماز، سبب به وجود آمدن استعانت می‌شوند.

پنج. آوردن لام جحدود: لام جحدود که بعد از نفی واقع می‌شود، فقط برای تأکید نفی است؛^{۵۰} مثل آیه شریفه: «...فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»؛ ...خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند.^{۵۱}

آیه با تأکیدی که دارد، در مقام یادآوری سرگذشت ملل گذشته و جریان نابودی آنان به سبب تکذیب پیامبران در اثر پیروی از هوا و خودستایی است تا اینان آسوده خاطر نباشند که عذابی مانند عذاب آنان بر ایشان فرود نمی‌آید^{۵۲} و در اینجا، با آوردن لام در عبارت «ليظلمهم» تأکید می‌کند که مجازات این افراد از سوی خداوند، نه تنها نشانه ظلم خداوند نیست؛ بلکه به این ترتیب به فُحِص صفت اخلاقی تکذیب اشاره می‌کند که در اثر هوای نفس و خودستایی به وجود می‌آید تا مخاطب را از آن باز دارد.

شش. آوردن تأکید معنوی: تأکید معنوی با الفاظی از این دست می‌آید: نفس، عین کل، اجمع، جمیع، کِلا، کِلتا و فایده‌اش، رفع توهم مجاز و عدم شمول است؛^{۵۳} مانند سخن الهی: «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» و میان دل‌هایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت؛ چراکه او توانای حکیم است.^{۵۴}

در این آیه، خداوند با استفاده از لفظ «جمیعاً» خطاب به پیامبر (ص) تأکید می‌کند که مؤمنان برای تو بس هستند؛ به دلیل آن مهربانی و الفتی که در آن‌ها وجود دارد و سبب اتحاد آن‌ها می‌شود و از پس آن می‌توان به پیروزی رسید و در اهمیت آن، همین بس که فقط خداوند می‌تواند این الفت را در قلب‌ها ایجاد کند و نمی‌تواند انسان‌ها حتی اگر تمام ثروت جهان را بدهند، دل‌ها را نسبت به هم مهربان کنند.

هفت. آوردن سوگند در کلام: سوگند در میان اسلوب‌های تأکید، بالاترین درجه را داراست و کسی که سوگند یاد می‌کند با قرین کردن گفتار خود به شیء ارزشمند، آن را به پذیرش نزدیک می‌سازد. به دلیل این

۴۹. حسینی همدانی، انوار درخشان، ۱۴۴/۱.

۵۰. زرکشی، البرهان، ۳۷۰/۴.

۵۱. توبه: ۷۰.

۵۲. طبرسی، مجمع البیان، ۷۵/۵.

۵۳. شروتونی، مبادئ العربية، ۳۳۰/۴.

۵۴. انفال: ۶۳.

شدت تأکید و ایجاد پیوند میان درستی گفتار و شرافت چیزی که به آن سوگند یاد می‌شود، سوگند ساده‌ترین گواه برای اثبات یک مدعاست که گاه جایگزین گواه و دلیل نیز می‌شود.^{۵۵}

سوگند در نزد نحویان جمله‌ای است که با آن، خبر تأکید می‌شود، حتی آن‌ها گفتار خدای متعال: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ چون منافقان نزد تو آیند گویند که گواهی می‌دهیم تو واقعاً پیامبر خدایی و خدا [هم] می‌داند که تو واقعاً پیامبر او هستی و خدا گواهی می‌دهد که مردم دوچهره، سخت دروغ‌گویند.»^{۵۶} را سوگند شمرده‌اند؛ گرچه در آن، اخبار از گواهی دادن خدا بر کذب منافقان است؛ ولی چون برای تأکید خبر آمده، قسم نامیده شده است.^{۵۷}

خداوند با چند تأکید؛ از قبیل قسم، «ل» در لکاذبون، آوردن آن، شهادت الهی، آوردن جمله به صورت اسمیه، تصریح می‌کند که منافقان علی‌رغم تطابق کلامشان با واقع دروغ‌گو هستند؛ در واقع، دایره کذب با این تأکیدات، وسیع‌تر بیان شده است.

هشت. آوردن لام جواب قسم: لام جواب قسم، در جواب قسم مذکور یا محذوف می‌آید و مانند خود قسم، متضمن تأکید است، به‌ویژه آن‌گاه که با «قد» و نون تأکید همراه شود؛ مانند آیه شریفه: «لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَلَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ قطعاً در مال‌ها و جان‌هایتان آزموده خواهید شد و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] از کسانی که به شرک گراییده‌اند [سخنان دل] آزار بسیاری خواهید شنید و [لی] اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید، این [ایستادگی] حاکی از عزم استوار [شما] در کارهاست.»^{۵۸} که در آن، حرف لام و نون مشدد آمده است که بیانگر تأکید و اهمیت مطلب است و با این افعال، خداوند بر قطعیت این آزمایش‌ها تأکید می‌کند^{۵۹} و مخاطب، باتوجه‌به این تأکیدات می‌تواند به اهمیت صبر و تقوا که نتیجه عزم استوار است، پی‌ببرد؛ چراکه در سایه آن انسان می‌تواند در برابر این آزمایش‌ها سربلند بیرون آید.

ب. تأکید جمله فعلیه (تأکید در مسند): این تأکید عبارت است از:

یک. آوردن حرف قد بر سر فعل ماضی و مضارع: «قد» بر سر فعل آورده نمی‌شود، مگر آنکه

۵۵. خرقانی، «حکمت‌های سوگند در قرآن»، ۹۴.

۵۶. منافقون: ۱.

۵۷. زركشي، البرهان، ۴۵/۴.

۵۸. آل عمران: ۱۸۶.

۵۹. طالقانی، پرتوی از قرآن، ۴۴۳/۵.

شنونده را مشتاق شنیدن آن کند. البته بر سر فعل مضارع به شرط مجردبودنش از جازم و ناصب و حرف تنفیس داخل می‌شود و با قرینه، معنای تأکید می‌دهد؛^{۶۰} مانند کلام الهی: «قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَ لَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ؛ به یقین می‌دانیم که آنچه می‌گویند تو را سخت غمگین می‌کند، در واقع آنان تو را تکذیب نمی‌کنند، ولی ستمکاران، آیات خدا را انکار می‌کنند.»^{۶۱} که علم الهی، خود قرینه‌ای است بر اینکه «قَدْ» در این آیه، به معنای تقلیل نیست؛ بلکه به معنای حقیقت و قطع است. در آیه فوق، خداوند، پیامبر خود را از ناراحتی‌هایی که بر اثر تکذیب مخالفان متحمل می‌شد، تسلی بخشیده است و با آوردن «قَدْ» بر سر فعل «نَعْلَمُ» بر زشتی تکذیب پیامبر تأکید می‌کند.^{۶۲}

دو. نون تأکید ثقیله و خفیفه: درباره تأکید کردن به وسیله نون تأکید ثقیله و خفیفه می‌توان گفت: چنان در تأکید اهمیت دارند که گویی گوینده دو یا سه بار فعل را تکرار می‌کند؛^{۶۳} مانند کلام الهی: «وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ چرا بر خدا توکل نکنیم و حال آنکه ما را به راه‌هایمان رهبری کرده است؟ و البته ما بر آزاری که به ما رساندید شکیبایی خواهیم کرد و توکل‌کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند.»^{۶۴}

«وَلَنَصْبِرَنَّ» را می‌توان نتیجه‌گیری از توکل به خدا و هدایت خداوند دانست و می‌فرماید: چون هدایت شدیم و همچنین به خدا توکل داریم و در حق بودن راه خود شکی نداریم، با تأکید عنوان می‌کند در مقابل اذیت و آزاری که بر ما وارد می‌کنید، صبر خواهیم کرد^{۶۵} که برای بیان تأکید این ویژگی، از نون تأکید ثقیله استفاده کرده است.

سه. آوردن «لَنْ» بر سر فعل برای تأکید نفی: هرگاه کسی بگوید: (لا أبرح) و بخواهد آن را برای زمان آینده مؤکد کند، می‌گوید: (لَنْ أبرح)؛^{۶۶} مانند آیه شریفه: «قَالَ رَبِّ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ»^{۶۷} که در آن موسی با تأکیدی که توسط «لَنْ» صورت گرفته است، به شکرانه عفو خداوند و تمام نعمت‌هایی که دارد، می‌فرماید که: هرگز از مجرمان پشتیبانی نمی‌کند و همیشه یار و ناصح مظلومان خواهد بود.^{۶۸} پس می‌توان گفت: با توجه به آنچه که در شاخص مقایسه عبارت‌ها مطرح شد، مبنی بر

۶۰. شرتوتی، مبادی العربیة، ۳۳۰/۴.

۶۱. انعام: ۳۳.

۶۲. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ۸۸/۷.

۶۳. زرکشی، البرهان، ۴۳۴ تا ۴۳۳/۲؛ شرتوتی، مبادی العربیة، ۴۵۴/۴.

۶۴. ابراهیم: ۱۲.

۶۵. قرشی بنایی، تفسیر احسن الحدیث، ۲۸۴/۵.

۶۶. زرکشی، البرهان، ۴۳۴/۲.

۶۷. قصص: ۱۷.

۶۸. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۴۳/۱۶.

اولویت این شاخص نسبت به شاخص‌های دیگر، لذا صفت شکر، مقدمه‌ای برای نصیح و خیرخواهی و از آن بالاتر است و خداوند با آوردن «لن» که نفی ابد می‌کند، بر عدم پشتیبانی بر مجرمان و یاری مظلومان تأکید می‌کند.

چهار. آوردن مفاعیل مطلق تأکیدی و نوعی و عددی: در آیه: « قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتَكَ فَيُكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ؛ [يعقوب] گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند، زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است.»^{۶۹}

مفعول مطلق نوعی، مفید تأکید است و در این آیه شریفه، حضرت یعقوب که میزان حسد برادران یوسف را راجع به ایشان می‌دانست برای برحذر داشتن یوسف (ع) از عنوان کردن خوابش نزد برادرانش با آوردن «کیداً» که مفعول مطلق است، سخن خود را تأکید می‌کند تا حضرت یوسف (ع) را از کید و حیلۀ برادران برحذر دارد و در ادامه، این مکر و کید را به شیطان نسبت می‌دهد؛ چراکه شیطان به دلیل عداوتی که با انسان دارد آن را در دل انسان‌ها قرار می‌دهد. لذا می‌توان گفت: حسد، مقدمه‌ای برای کید و حیلۀ است.

۲. ۵. ۳. تقدیم و تأخیر

در قرآن کریم، برخی الفاظ، مقدم یا مؤخر از جایگاه خویش آورده شده‌اند. این کار علاوه بر اینکه اصولی است و بر اعجاز بیانی قرآن دلالت دارد، بر زیبایی اسلوب و شیوایی تعبیر نیز می‌افزاید. در قرآن درباره مقدم و مؤخری که سبب ابهام در فهم معنا نشده، فواید مختلفی بر شمرده‌اند؛ مانند^{۷۰} تشریف، تبرک، تعظیم، مناسبت، سبقت، سببیت، کثرت، ترقی از ادنی به اعلی، تدلی از اعلی به ادنی و تأکید و تشویق. آنچه ملاک بحث ماست، تأکید و تشویق است؛ مانند مقدم داشتن تزکیه بر تعلیم در فرمودۀ خداوند: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَ يَزَكِّيْكُمْ وَ يُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ...؛ همان‌گونه که در میان شما فرستادگانی از خودتان فرستادیم که آیات ما را بر شما تلاوت می‌کند و شما را پاک می‌گردانند و کتاب و حکمت را به شما می‌آموزند...»^{۷۱}

در قرآن کریم، چهار بار به صورت صریح در چهار آیه جداگانه، تعلیم و تزکیه در کنار هم ذکر شده که از این چهار مورد، فقط در یک مورد آن، «تعلیم» مقدم بر تزکیه آمده است^{۷۲} و در سه مورد دیگر،^{۷۳} «تزکیه» مقدم بر تعلیم آمده است، با وجود اینکه تعلیم مقدمه تزکیه است و تا علم نباشد و شخص، عالم به

۶۹. یوسف: ۵.

۷۰. سیوطی، تفسیر الجلالین، ۴۷ تا ۳۸.

۷۱. بقره: ۱۵۱.

۷۲. بقره: ۱۲۹.

۷۳. بقره: ۱۵۱؛ جمعه: ۲؛ آل عمران: ۱۶۴.

اخلاق و افعال نیکو نباشد، تزکیه حاصل نمی‌شود. اما از باب تأکید و اهمیت موضوع، تزکیه مقدم بر تعلیم ذکر شده است؛ چراکه تزکیه از نظر رتبه و مقام، مقدم بر تعلیم است و نسبت به تعلیم، اصل و غایت و هدف است.^{۷۴}

۲. ۵. ۴. ماده «امر»

از دیگر معیارهای مؤثر در کشف اولویت‌های اخلاقی در قرآن، ماده «امر» است. «امر» لفظی است عام برای همه افعال و اقوال که معنای آن طلب فعل است از کسی که مقامش پایین‌تر است؛ خواه به‌طور حقیقی یا به‌زعم خودش.^{۷۵} خداوند در قرآن در بعضی از موارد، از فعل «یوصی» و در بعضی موارد از ماده «امر» استفاده می‌کند و این دو با هم متفاوت است؛ مثلاً در آیه شریفه: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا؛ و آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن خداست و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید و اگر کفر ورزید [چه باک که] آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن خداست و خدا بی‌نیاز ستوده [صفات] است.»^{۷۶}

واژه وصیت در قرآن کریم، در دو معنای اخلاقی، به معنای موعظه و نصیحت به کار رفته است و در فقه، به معنای سفارش فردی به وصی خودش برای رسیدگی به اموال و کارهای باقیمانده بعد از مرگ اوست. وقتی در معنای اخلاقی به کار می‌رود، معنای عرفی یک سفارش و توصیه است، اما زمانی که خداوند می‌خواهد دستور به انجام کاری دهد، از ماده «امر» استفاده می‌کند تا اهمیت مطلب را بیان کند؛ مانند آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ...»؛^{۷۷} خدای سبحان با واژه «یأمر» امر فرموده که امانت‌ها را به اهلش برگردانید. از این رو، مبالغه و تأکید معنایی که در این ماده وجود دارد، بسیار بیشتر از ماده سایر افعال؛ مثلاً «قول» یا «وصی» است.

نتیجه‌گیری

شناسایی مفاهیم اخلاقی و اهم و مهم آن و برداشتن گام‌های تربیتی برای تربیت نفوس افراد جامعه، به‌درستی اتفاق نمی‌افتد، مگر آنکه بتوان مفاهیم اخلاقی را طبقه‌بندی کرد و برای این مهم، ابتدا باید منطقی

۷۴. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ۴/۴۷۱.

۷۵. مظفر، اصول الفقه، ۳۲۲/۴.

۷۶. نساء: ۱۳۱.

۷۷. نساء: ۵۸.

ارائه شود که از طریق آن بتوان مفاهیم اخلاقی را دسته‌بندی کرد.

در این راستا، به بیان منطق استکشاف طبقه‌بندی مفاهیم اخلاقی قرآن کریم از طریق شاخص‌هایی همراه با مثال‌هایی از آیات قرآنی پرداختیم که عبارت‌اند از: ۱. شاخص تکرار که به دو بخش لفظی و معنوی تقسیم می‌شود؛ ۲. شاخص حصر که با سه شیوه نفی و استثنا، استفاده از انما و انما و به‌کاربردن حروف عطف (بل، لکن و لا) به آن پرداخته شده است و شاخص‌های تفصیل، تشبیه، مقایسه عبارت‌ها و مضمون‌ها که با چهار عنوان مقایسه عبارت‌ها، تأکید، مقدم و مؤخر و ماده «امر» بررسی شده است. این تنوع معیار برای رسیدن به مفاهیم اخلاقی در سایر پژوهش‌ها وجود ندارد. البته لازم به ذکر است که راه‌های استثنا در یک سطح نیستند و بعضی از این شاخص‌ها، اصل حاکم و مقدم بر دیگری به شمار می‌روند؛ مثل حصر یا مقایسه عبارت‌ها (با اولویت علت و معلول، سبب و مسبب) که تا زمانی که وجود دارند، نوبت به سایر شاخص‌ها نمی‌رسد و بعضی از این شاخص‌ها، در فرض نبود شاخص‌های دیگر معنا پیدا می‌کنند و لحاظ می‌شوند.

بر اساس مثال‌های ذکر شده، می‌توان خصایل اخلاقی «نصح» و «شکر» را به ترتیب جزء بالاترین فضایل اخلاقی شمرد؛ با این استدلال که، اگرچه تقوا پرکارترین فضیلت اخلاقی است، اما با توجه به آیه ۱۲۳ سوره آل عمران که نتیجه تقوا را شکر بیان می‌کند، می‌توان گفت: شکر از تقوا بالاتر است و در مرحله بعد، با توجه به آیه ۱۷ سوره قصص که نتیجه شکر را نصح و خیرخواهی بیان می‌کند و در آیه ۱۱۰ سوره آل عمران برتری امت اسلامی را نسبت به سایر امم در صورت داشتن خصلت نصح و خیرخواهی در بین مسلمانان می‌داند، می‌توان این‌گونه گفت که صفت اخلاقی نصح، بالاتر از شکر است. البته شایان ذکر است که برای نتیجه‌گیری نهایی اهم و مهم مفاهیم اخلاقی و به‌منظور آنکه بتوان جامعه اخلاقی را در عمل شاهد باشیم، باید در گام بعدی با توجه به این شاخص‌ها با جست‌وجو در آیات قرآن به استقصای کامل آیات اخلاقی و سپس به دسته‌بندی و سطح‌بندی مفاهیم اخلاقی قرآن پرداخت.

منابع

- قرآن کریم. مترجم: محمد مهدی فولادوند. تهران: دار القرآن الکریم. ۱۴۱۵ق.
- ابن شعبه، حسن بن علی. تحف العقول. قم: مؤسسه النشر الإسلامی. چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ابن فارس، احمد بن فارس. معجم مقاییس اللغة. بیروت: دار احیاء التراث العربی. ۱۴۲۲ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الصادر. ۱۳۰۰ق.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد. تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق. قم: بیدار. بی‌تا.
- تهانوی، محمد علی. کشف اصطلاحات الفنون. کلکته: به‌کوشش مولوی محمد وجیه و دیگران. ۱۸۶۲م.

- جرجانی، علی بن محمد. التعريفات. بيروت: دار الكتب العلمية. ۱۴۰۳ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. الصحاح. بيروت: دار العلم. ۱۴۰۴ق.
- حسینی همدانی، محمد. انوار درخشان. تهران: کتابفروشی لطفی. ۱۴۰۴ق.
- خرقانی، حسن. «حکمت‌های سوگند در قرآن»، الهیات و حقوق. ش ۱۱، بهار ۱۳۸۳، ۹۱ تا ۱۱۶. magiran.com/p153936
- درویشی، داریوش. «ارزیابی منطقی جایگاه اصول اعلامیه حقوق بشر در حقوق و اخلاق»، تأملات فلسفی. ش ۱۰، تابستان ۱۳۹۲، ۹۵ تا ۱۲۵. <https://dorl.net/dor/20.1001.1.22285253.1392.3.10.5.0>
- دیکشنری تخصصی ایرانیان الهیات. بازبازی شده در ۹ مهر ۱۴۰۱، <https://iraniantranslate.com/dictionary/theology>
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. المفردات فی غریب القرآن. بی‌جا: دفتر نشر کتاب. چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- رجایی، محمدخلیل. معالم البلاغة در علم معانی و بیان. شیراز: انتشارات دانشگاه. ۱۳۷۹.
- زرکشی، محمدبن بهادر. البرهان فی علوم القرآن. بيروت: دار الفكر. ۱۴۳۰ق.
- سلیمان ماهینی، سکینه و دیگران. «حل شبهة تعارض آفرینی مفهوم «بی‌رؤیت» در تعریف سنتی اخلاق بر اساس الگوی چهار مؤلفه‌ای اخلاق‌ورزی»، تأملات فلسفی. ش ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۹۴، ۱۱۷ تا ۱۴۲. <https://dorl.net/dor/20.1001.1.22285253.1394.5.14.4.1>
- سیوطی، جلال‌الدین. تفسیر الجلالین. بيروت: مؤسسة النور. ۱۴۱۶ق.
- شرتونی، رشید. مبادئ العربية. قم: دار الذکر. ۱۴۱۷ق.
- صالح مازندرانی، محمدهادی. انوار البلاغة. تهران: دفتر نشر میراث مکتوب. ۱۳۷۶.
- صیداوی، یوسف. الکفاف کتاب یعید صوغ قواعد اللغة العربية. دمشق: دار الفكر. ۱۴۲۰ق.
- طالقانی، محمود. پرتوی از قرآن. تهران: شرکت سهامی انتشار. چاپ چهارم، ۱۳۶۲.
- طباطبایی، محمدحسین. ترجمة تفسیر المیزان. قم: مؤسسة النشر الإسلامي. چاپ پنجم، ۱۳۷۴.
- طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصرخسرو. چاپ سوم، ۱۳۷۲.
- غفاری، سیف. فرهنگ البرز کاربردی. تهران: البرز. ۱۳۸۵.
- فاضل لنکرانی، محمد. سیری کامل در اصول فقه. قم: روزنامه فیضیه. ۱۳۷۷.
- قرشی بنابی، علی اکبر. تفسیر احسن الحدیث. تهران: بنیاد بعثت. چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. بحار الأنوار. لبنان: دار إحياء التراث العربی. ۱۴۰۳ تا ۱۴۱۳ق.
- مرتضی زبیدی، محمدبن محمد. تاج العروس من جواهر القاموس. بيروت: دار الفكر. ۱۴۱۴ق.
- مصباح یزدی، محمدتقی. فلسفه اخلاق. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره). چاپ سوم، ۱۳۹۴.

- مظفر، محمدرضا. اصول الفقه. قم: اسماعیلیان. چاپ سوم، ۱۴۰۸ ق.
معصومی، احمد. مهذب مغنی اللیب عن کتب الأعراب. تهران: بی‌نا. ۱۳۶۰.
معین، محمد. فرهنگ معین. تهران: کتاب راه نو. ۱۳۸۱.
مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الإسلامیة. ۱۴۲۴ ق.
مهریزی، مهدی. شاخص‌های دینداری. تهران: نشر علم. ۱۳۹۴.

Transliterated Bibliography

- Darvīshī, Dāryūsh. "Arzyābī Mantiqī Jāyghāh-i Uṣūl l'Īlāmīyah-yi Ḥuqūq Bashār dar Ḥuqūq va Akhlāq", *Ta'āmulāt-i Falsafī*. No. 10, Summer 2014/1392, 95-125.
- Dikshinirī Takhaṣuṣī Irānīyān Ilāhīyāt. Bāzyābī Shudih dar 2022/10/01-9 Mihr 1401.
- Fāzil Lankarānī, Muḥammad. *Sayrī Kāmil dar Uṣūl-i Fiqh*. Qum: Rūznāmah-yi Fiyziyah. 1999/1377.
- Ghafārī, Siyf. *Farhang-i Alburz Kārburdī*. Tehran: Alburz. 2007/1385.
- Ḥusaynī, Muḥammad. *Anvār Dirakhshān*. Tehran: Kitābfulūshī Luṭfī. 1984/1404.
- Ibn Fāris, Aḥmad ibn Fāris. *Muḥjam Maqāyīs al-Lughā*. Beirut: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. 2001/1422.
- Ibn Manzūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-'Arab*. Beirut: Dār Ṣādir. 1882/1300.
- Ibn Miskavayh. Aḥmad ibn Muḥammad. *Tahdhīb al-Akhlāq wa Tathīr al-A'rāq*. Qum: Bidār. S.d.
- Ibn Shuba, Ḥasan ibn 'Alī. *Tuḥaf al-Uqūl*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Duvūm, 1985/1363.
- Jawharī, Ismā'il ibn Ḥammād. *al-Siḥāḥ*. Beirut: Dār al-'Ilm. 1984/1404.
- Jurjānī, 'Alī ibn Muḥammad. *al-Ta'rīfāt*. Beirut: Dār al-Kutub-i 'Ilmiyya. 1983/1403.
- Kharaqānī, Ḥasan. "Ḥikmat-hā-yi Sūgand dar Qurān", *Ilāhīyāt va Ḥuqūq*. No. 11, Spring 2005/1384, 91-116.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Bihār al-Anwār*. Lebanon: Dār Iḥyā' al-Tūrāth al-'Arabī. 1983-1993/1403-1413.
- Makārim Shirāzī, Nāshir. *Tafsīr-i Numūnah*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 2003/1424.
- Ma'sūmī, Aḥmad. *Muḥadhdhab Mughnī al-Labīb 'an Kutub al-A'arīb*. Tehran: s.n. 1982/1360.
- Mihrizī, Mahdī. *Shākhiṣ-hā-yi Dindārī*. Tehran: Nashr-i 'Ilm. 2016/1394.
- Miṣbāḥ Yazdī. Muḥammad Taqī. *Falsafah-yi Akhlāq*. Qum: Mū'assisah-yi Āmūzishī va Pazhūhishī Imām Khumīynī. Chāp Sivum. 2016/1394.
- Mu'īn, Muḥammad. *Farhang-i Mu'īn*. Tehran: Kitāb-i Rāhnū. 2003/1381.
- Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-'Arūs min Jawāhir al-Qāmūn*. Beirut: Dār al-Fikr. 1993/1414.

- Muzaffar, Muhammad Riḍā. *Uṣūl al-Fiqh*. Qum: Ismā'īliyyān. Chāp Sivum. 1988/1408.
- Qurān-i Karīm. translated by* Muḥammad Mahdī Fūlādvand. Tehran: Dār al-Qurān-i Karīm. 1995/1415.
- Qurashī Bunābī, 'Alī Akbar. *Tafsīr Aḥsan Ḥadīth*. Tehran: Bunyād-i Bi'that. Chāp Duvūm 1997/1375.
- Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Mufradāt fī Gharīb al-Qurān*. S.l. Daftar-i Nashr-i Kitāb. Chāp-I Duvūm. 1984/1404.
- Rajāʿī, Muḥammad Khalīl. *Ma'ālim al-Balāghah dar 'Ilm Ma'ānī va Bayān*. Shirāz: Intishārāt-i Dānishgāh. 2000/1379.
- Ṣāliḥ Māzandarānī, Muḥammad Hādī. *Anwār al-Balāghah*. Tehran: Daftar-i Nashr-i Mirās-i Maktūb. 1998/1376.
- Salmān Māhīnī, Sakīnīh et al. "Ḥal-i Shubih-yi Ta'aruzāfarīnī Maḥmūm "bi Rū'yat" dar Ta'rīf Sunatī Akhlāq bar Asās-i Ulgūy Chāhār Mu'allifāhī Akhlāqvarzī", *Ta'āmulāt-i Falsafī*. No. 14, spring and summer 2016/1394, 117-142.
- Ṣaydāwī, Yūsuf. *Al-Kafāf Kitāb Yu'ūdū Ṣawgh Qawā'id al-Lughā al-'Arabīya*. Damascus: Dār al-Fikr. 1999/1420.
- Shartūnī, Rashīd. *Mabādī al-'Arabīya*. Qum: Dār al-Dhikr. 1996/1417.
- Suyūtī, Jalāl al-Dīn. *Tafsīr al-Jalālayn*. Beirut: Mū'assisa al-Nūr. 1995/1416.
- Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Majma' al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Nāṣir Khusrū. Chāp-i Sivum. 1994/1372.
- Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn, *Tarjumah-yi Tafsīr-i al-Mizān*. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. Chāp-i Panjum. 1996/1374.
- Tahānawī, Muḥammad 'Alī. *Kashshāf Iṣṭilāḥāt al-Funūn*. Kolkata: ed. Mūlawī Muḥammad Wajīh et al. 1862/1240.
- Ṭāliqān, Maḥmūd. *Partūy az Qurān*. Tehran: Shirdat-i Sahāmī Intishār. Chāp-I Chāhārum. 1984/1362.
- Zarkashī, Muḥammad ibn Bahādūr. *al-Burhān fī Ulūm al-Qurān*, Beirut: Dār al-Fikr. 2009/1430.